

یادداشت‌هایی از زندگانی باقر کاظمی

(۳۸-۳۳۱ق/۹۹-۱۲۹۱ش/۲۰-۱۹۱۳م)

باقر کاظمی

به کوشش

دکتر داوود کاظمی و منصوره اتحادیه (نظام‌مافی)



فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

- سرشناسه: کاظمی، داوود، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور: یادداشت‌هایی از زندگانی باقر کاظمی
به کوشش داوود کاظمی، منصوره اتحادیه
مشخصات نشر: تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری: ۵ جلد
شابک جلد ۱: ۹-۸۰-۶۰۸۲-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: ج ۱، از ابتدای زندگانی، فروردین سال ۱۲۹۲ تا شهریور ۱۲۹۹ ش.
موضوع: کاظمی، باقر ۱۳۵۵-۱۲۷۱
وزیران - ایران - سرگذشتنامه
موضوع: سیاستمداران - ایران - سرگذشتنامه
موضوع: ایران - تاریخ - پهلوی ۵۷-۱۳۰۴، خاطرات
شماره افزوده: اتحادیه، منصوره، ۱۳۱۲، گردآورنده
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۲۲ ۲۲ ۱۴۸۶ / DSR
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲
شماره کتابخانه ملی: ۲۲۸۶۷۲۲



نشر تاریخ ایران (شرکت سهامی خاص)

تهران، خیابان فلسطین، ساختمان ۱۱۰، طبقه سوم، شماره ۳۰۴، تلفن: ۶۶۴۶۳۰۳۰

یادداشت‌هایی از زندگانی باقر کاظمی

باقر کاظمی

دکتر داوود کاظمی و منصوره اتحادیه (نظام‌مافی)

- حروفچینی، صفحه‌آرایی و نظارت: نشر تاریخ ایران
طرح جلد: محمد بنجه
لیتوگرافی: پارسبان
چاپ: شیرین
صحافی: جدی
چاپ اول: ۱۳۹۰
تیراژ: ۱۰۰۰
شابک: ۹-۸۰-۶۰۸۲-۹۶۴-۹۷۸
قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ و در اختیار نشر تاریخ ایران است.

فهرست عنوان

۷	پیشگفتار
۹	مقدمه
۲۷	دیباچه
۶۹	یادداشت‌های سال ۱۳۳۱ق
۱۱۱	یادداشت‌های سال ۱۳۳۲ق
۱۹۹	یادداشت‌های سال ۱۳۳۳ق
۲۶۱	یادداشت‌های سال ۱۳۳۴ق
۳۴۷	یادداشت‌های سال ۱۳۳۵ق
۳۹۷	یادداشت‌های سال ۱۳۳۶ق
۴۵۳	یادداشت‌های سال ۱۳۳۷ق
۵۰۱	یادداشت‌های سال ۱۳۳۸ق
۵۹۳	شجره‌نامه خانوادگی کاظمی
۵۹۹	تصاویر
۶۰۹	فهرست اعلام

به نام خدا

پیشگفتار

در دورانی که افتخار خدمت در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران و مدیریت دانشگاه تهران و ریاست دانشگاه جندی شاپور را داشتم، روزی برادر بزرگوام جناب آقای باقر کاظمی (مهدب الدوله) مرا به دفتر شخصی خود در منزل احضار کردند و چند ورقه دست نوشته خود را به من نشان دادند که قسمتی از یادداشت های شخصی ایشان در دوران خدمات در مقام های مختلف دولتی شان بود و از من خواستند که پس از اتمام یادداشت های شخصی، فامیلی و دولتی، آن ها را بی هیچ گونه دست خوردگی در چاپخانه دانشگاه برای آگاهی عموم مردم از وقایع تاریخی آن دوران به چاپ برسانم.

با بروز دگرگونی های متعدد در احوال ایشان و سرزمین ایران به علت جنگ ایران و عراق اجرای این امر به تعویق افتاد و فوت ایشان نیز مزید بر علت گردید. پس از برقراری آرامش نسبی در کشور، من بارها به فرزند ارشد ایشان آقای دکتر عزالدین کاظمی جهت اجرای دستور مرحوم پدرشان مبنی بر چاپ دست نوشته های خاطرات ایشان یادآوری کردم، اما ایشان هر بار با عذری از اجرای آن خودداری می نمودند.

پس از فوت آقای دکتر عزالدین کاظمی هفت جلد دست نوشته های

مرحوم پدرشان بین سرکارخانم فرشته کاظمی (عضدی) خواهرشان و فرزندان سرکار خانم زهره کاظمی و آقای محمود کاظمی تقسیم گردید. سه جلد اول به سرکار خانم زهره کاظمی و ۴ جلد دیگر به سرکار خانم فرشته کاظمی واگذار گردید. پس از فوت سرکار خانم فرشته کاظمی چهار جلد بین سرکار خانم الهه عضدی و آقای جهانگیر عضدی تقسیم گردید.

در تمامی این دوران نهایت سعی و کوشش خود را نمودم که به نحو مقتضی رضایت خاطر بازماندگان مرحوم آقای باقر کاظمی (مذهب‌الدوله) را جهت چاپ دست‌نوشته‌های خاطرات بدست آوردم، تا اینکه به لطف سرکار خانم زهره کاظمی اصل مجلد دست‌نوشته‌های اول، دوم و سوم به دست این جانب رسید و پس از آن ایشان فتوکپی جلد چهارم و پنجم را تهیه کرده و فرستادند و در اختیار این جانب قرار دادند.

با وصول دست‌نوشته‌های فوق، با سرکار خانم دکتر منصوره اتحادیه (نظام‌مافی) مدیر مؤسسه نشر تاریخ ایران و استاد رشته تاریخ دانشگاه تهران مذاکراتی صورت گرفت که با لطف و راهنمایی‌های خاص ایشان، قرارداد رسمی چاپ با مؤسسه نشر تاریخ ایران منعقد گردید.

امیدوارم که اصل و یا فتوکپی جلد ششم و هفتم نیز برای چاپ آماده گردد و تاریخ واقعی یکصد ساله اخیر که در منتهی صداقت و درستی نگاشته شده است، در اختیار مورخین و نسل جوان ایران قرار گیرد و راهنمای مفیدی برای آنها باشد.

از صمیم قلب از سرکار خانم زهره کاظمی نهایت تشکر و قدردانی را نموده و خود را مدیون محبت‌های ایشان می‌دانم، زیرا بدون کمک ایشان این گنجینه تاریخ یکصد ساله اخیر به فراموشی سپرده می‌شد.

دکتر داوود کاظمی

زمستان سال ۱۳۸۹ شمسی

مقدمه

باقر کاظمی در ۱۷ جمادی الاول ۱۳۰۹ قمری / ۲۸ آذر ۱۲۷۰ شمسی / ۲۰ دسامبر ۱۸۹۱ م متولد شد. پدرش میرزا سید محمود خان معتمد الدوله، پسر سید کاظم وزیردواب و از اهالی تفرش و مادرش ام‌البنین صبیح میرزا علی اکبر مستوفی تفرشی بود.

باقر کاظمی از دوران جوانی زندگی روزمره، رویدادهای سیاسی و نظرات شخصی خود را یادداشت می‌کرد. او بعدها در هر فرصتی که به دست می‌آورد، به‌خصوص پس از آن که در سال ۱۳۳۵ بیکار شد به تدوین و نگارش خاطراتش پرداخت. از مجموعه خاطرات وی ۵ مجلد به دست ما رسیده است که منتشر خواهد شد. ظاهراً مجلدهای دیگری نیز وجود دارد که هنوز رؤیت نشده است. از لایه لایه خاطرات او چنین برمی‌آید که وی به عکاسی علاقه بسیاری داشت که در مسافرت‌ها و مأموریت‌های متعددش از اشخاص و مکان‌ها عکس برمی‌داشت که متأسفانه در حال حاضر از این عکس‌ها اطلاعی وجود ندارد و بخشی که در اختیار انتشارات قرار گرفت در این مجموعه چاپ خواهد شد. در بخش‌هایی از مجلدها او اشاره می‌کند که سفرنامه‌های جداگانه از سفرهایش نوشته است و به ضمانتی اشاره دارد که از آن‌ها نیز اطلاعی وجود ندارد. چنانچه در سفر مازندران شهرهایی را که در

مازندران و گیلان دیده بود توصیف کرد.

کاظمی خاطرات خود را طی سالیان روزانه و ماه به ماه می‌نوشت، ولی گاه ممکن بود به واسطه مشغله زیاد در یادداشت‌برداری‌هایش چند روز وقفه بیفتد که در متن یادداشت‌هایش آن را مشاهده می‌کنید. با این حال او در تمامی عمرش این کار را ادامه می‌دهد و حتی وقتی که در سفر بود، از نوشتن خاطراتش دست برنمی‌داشت. این خاطرات از سه قسمت تشکیل شده است: زندگانی خصوصی، وقایع کشور و وقایع خارجی.

او درباره خاطراتش چنین می‌نویسد: «چون نقل افعال و اعمال روزانه خالی از زحمت نیست و به علاوه چندان فایده‌ای [بر آن] متصور نمی‌شود، به ترتیب ماهیانه قرار می‌دهم، مگر آن‌که وقایعی اتفاق بیفتد، یا مسافرتی پیش آید که در آن صورت روز به روز اتفاقات آن ماه و سرگذشت خودم را شرح خواهم داد. در حقیقت این اوراق مجموعه‌ای خواهد بود از زندگانی شخصی و اتفاقات مملکتی و اداری و عمومی دنیا و عقاید پلتیکی و اجتماعی خودم». کاظمی نظریات خود را در خاطراتش بی‌ملاحظه بیان می‌کند، اما با این وجود در برخی مواقع از نوشتن بعضی مطالب خودداری می‌نماید. او یک بار که دولت روزنامه آفتاب را به دلیل انتقاد از دسته‌جات سینه‌زنی توقیف کرد نوشت: «بهتر این است در این موضوع زیاده بر این چیزی ننویسم».

بطوری که اشاره شد، یک قسمت از خاطرات کاظمی مختص امور خانوادگی و شخصی است و از دید و بازدیدها با اقوام و دوستان، مهمانی‌های خانوادگی که بسیار مورد علاقه او بود، شرکت در مراسم عروسی یا عزاء، معاملات و روابط با دوستان حکایت دارد. او بسیار مبادی آداب بود. چنانچه در روز عید ۱۳۳۲ق/۱۲۹۳ش نوشت: «از فردا صبح باید یک کفش آهنی پوشید و رسوم عید را از دید و بازدید کلاً به عمل آورد». وی به خصوص به اعیاد و رسومات قدیم علاقمند بود. کاظمی درباره وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء که در سال ۱۳۳۷ق/۱۲۹۸ش از بعضی از وزرای کابینه‌اش برای دیدار عید عذر خواسته بودند نوشت: «کارها برعکس است. همه ملل سعی می‌کنند عید ملی بزرگی برای خود درست کنند، ما که یک همچو عید بزرگی داریم، دستی دستی داریم از اهمیت آن می‌کاهیم و هرکس به یک بهانه و عنوانی...

حتی در روزنامه اعلان و از دید و بازدید ایام عید عذر می‌خواهد. سایر مراسم و تشریفات هم دارد، کم کم از بین می‌رود.

کاظمی در آغاز خاطراتش خلاصه‌ای از وضع خانوادگی و دوران طفولیت به دست می‌دهد. اولین خاطرات او در یادداشت‌هایش مربوط به سن ۵ سالگی بود، روزی که نعش ناصرالدین شاه را در کالسکه بزرگی که روی آن را با سیاه پوشانده بودند را به حضرت عبدالعظیم حمل می‌کردند و همه می‌گریستند.

سپس کاظمی در خاطرات خود به شرح تحصیلاتش می‌پردازد که خالی از اهمیت نیست، اطلاعات جالب توجهی از شرایط تحصیل، مدارس و بعضی از معلمین آن عهد به دست می‌دهد. او شاگرد با پشتکار و هوشمندی بود، علاوه بر دروس مدرسه نزد عمادالکتاب قزوینی خط می‌آموخت و زبان فرانسه را نیز نزد مترجم‌الدوله تعلیم می‌گرفت. شاید به علت همین تسلطش به زبان فرانسه بود که از جوانی در خاطراتش بسیاری از واژه‌های سیاسی که هنوز معادل فارسی درستی نداشتند را به زبان فرانسه می‌نوشت. این عادت همچنان ادامه یافت و وقتی که معادل مناسب فارسی نمی‌یافت، به عادت دیرین از واژه فرانسه بهره می‌گرفت.

کاظمی در سال ۱۳۲۲ق/۱۲۸۳ش مدرسه را به پایان می‌برد، اما چون در این زمان مدرسه متوسطه‌ای وجود نداشت و برای وارد شدن به مدرسه سیاسی هنوز سنش کافی نبود، دو سال در منزل با میرزاابراهیم مسعودی قمی درس خواند. این ایام مقارن با آغاز انقلاب مشروطه بود. او که جوان پر شور و شوقی بود، وقایع را دنبال می‌کرد، به همین سبب از همان اوان جوانی مجذوب سیاست شد.

او در سال ۱۳۲۴ق، وارد مدرسه سیاسی شد که در خاطراتش توضیحاتی درباره دروس و معلمین خود می‌نویسد که جالب توجه است. کاظمی در سال ۱۳۲۸ق، تصدیق‌نامه مقدماتی مدرسه را دریافت کرد و سپس دوره دوساله موخر آن را آغاز نمود و موفق به دریافت دیپلم شد، اما همچنان تحصیل را رها نکرد و حتی بعد از آن که در وزارت خارجه استخدام شد، تحصیل را ادامه داد. او در خاطراتش نوشت: «خیال کرده‌ام که بیشتر اوقات خودم را به

تعلیم و تعلم بگذرانم و سازی هم مشق کنم. به این جهت با معرفی دکتر ولی‌الله‌خان، خدمت فاضل درس منطق و حکمت از روی شرح منظومه را شروع کردم». کمی بعد او نوشت: «تصمیم کردم که در این زمستان اغلب اوقات خود را به تعلیم و تعلم و کارهای علمی بگذرانم. برای درس انگلیسی و پراتیک فرانسه به هدایت محسن‌خان پسر ظهیرالملک نزد مادام تاپونیه می‌روم. هدف واقعی او به قول خودش دوری از گفتگوهای بیهوده بود، چنانچه او می‌افزاید: «از خداوند می‌خواهم که در این زمستان قدری از پلتیک دروغی دوری جسته و به کسب معلومات و تحصیل پردازم». از آن پس نیز خبر ادامه تحصیل علم را مرتباً می‌نوشت. او سال‌های متمادی در مدرسه سیاسی به تدریس چند درس می‌پردازد. عشق به تحصیل و علم جزء سرشت کاظمی بود، چنانچه وقتی در سال ۱۳۳۸ ق به بادکوبه می‌رود، با همه مشغله‌ای که داشت به آموختن زبان ترکی و روسی می‌پردازد و سال‌ها بعد به هنگام مأموریت آمریکا در کلاس‌های شبانه آمریکن یونیورسیتیه شرکت می‌کند و به اخذ درجه ام‌ای (ماستر آف آرت)^۱ نائل می‌گردد. او این جریان را در جلد دوم خاطراتش شرح می‌دهد. وی اوقات فراغت خود را به خواندن رمان، کتاب و روزنامه می‌گذراند.

کاظمی ضمن شرح دوران تحصیل از فوت نامه هنگام مادرش که ضربه شدیدی به او وارد می‌آورد، خبر می‌دهد. به خصوص وقتی مطلع می‌شود که پدرش پس از چندی تصمیم می‌گیرد با دختر محمدحسن میرزا از خانواده عزالدوله وصلت کند، بنابراین وی در این باره می‌نویسد: «معلوم است که بر من و همشیره‌ها چه گذشت».

کاظمی تجربیاتش از انقلاب مشروطه را یادداشت می‌کرد. او از رفتن محمدعلی‌شاه به سفارت روس، آغاز سلطنت احمدشاه، نیابت سلطنت عضدالملک، فوت ناگهانی آخوند خراسانی، وحشیگری روس‌ها در تبریز و تظاهرات علیه اولتیماتوم روس‌ها که خود وی نیز در آن شرکت داشت، اطلاع می‌دهد. بی‌شک این وقایع و مبارزات ملیون علیه استعمار و استثمار در

روحیه کاظمی جوان تأثیر بسیار عمیقی می‌گذارد و شخصیت او را شکل می‌داد و از او فردی سخت‌کوش، مبارز، وطن‌پرست و علاقمند به دموکراسی، آزادی و درستکاری می‌سازد. او فردی واقع‌بین همراه با شسم سیاسی قوی بود. در عین حال کاظمی را می‌توان شخص خودساخته‌ای به شمار آورد که با تدبیر، خلوص نیت و پشتکار خود پیشرفت کرد و نه از مجرای روابط و مزایای خانوادگی. شاید حس بدبینی او تا حدی تحت تأثیر رجال نادرست و خلافکار این دوره قرار داشت. او در جایی از خاطراتش می‌نویسد: «منی دانم علت این که به پسر وثیق السلطنه در بدو ورود به وزارت موجب می‌دهند و ما باید یک سال و نیم مجانی خدمت کنیم و حقوق مختصری که اسم بردن آن هم مایه افتضاح است بگیریم. گویا بزرگترین گناه ما این است که شاگرد مدرسه بوده‌ایم، و الا هر نوع امتیاز و حقوق و رتبه بدون بازخواست داده می‌شد. چنانکه اعظم السلطنه پسر احتشام السلطنه در بدو ورود به وزارت خارجه به رتبه آتاشه وینه معین شده، نشان علمی درجه اول و نشان درجه سیم خارجه می‌گیرد».

از جنبه‌های بارز شخصیت او اعتقاد عمیق و دینداری وی بود. نماز، روزه، زیارت رفتن و حضور در مراسم عزاداری، از صفاتی بود که هیچ‌گاه در او ترک نمی‌شد، چنانچه یک بار نوشت: «خیلی خدا را شکر می‌کنم که در این ماه رمضان اتفاقی نیفتاد که مجبور به خوردن روزه بشوم. در کمال خوبی و خوشی روزه گرفتم و آنچه توانستم در تلاوت قرآن و ادعیه مخصوصه این ماه مداومت کردم، خداوند قبول فرمایند». او در پایان هر ماه رمضان از این که روزه‌اش را مرتب گرفته بود، خدا را سپاس می‌گفت.

پس از آن که کاظمی از مدرسه سیاسی فارغ‌التحصیل شد، در وزارت خارجه در اداره ترجمه اشتغال یافت و بعداً به اداره تحریرات عثمانی منتقل شد. حقوق او ماهانه ۱۵ تومان بود که همین مبلغ هم مرتب نمی‌رسید و از این بابت گاه سخت شاکی می‌شد و در مضیقه قرار می‌گرفت. او می‌نویسد که یک بار به سفارت عثمانی دعوت داشت، ناچار شد که از دوستانش لباس و کفش مناسب به عاریه بگیرد. یک بار دیگر نیز به صاحبقرانیه دعوت داشت، ولی چون کارت آن نرسیده بود، از رفتن منصرف

شد، چون متجاوز از هشت نه تومان خرج داشت. وی حقوق دریافتی‌اش را هر بار یادداشت می‌کرد.

به نظر می‌رسد که کاظمی در زندگانی خانوادگی خوشبخت نبود، هرچند توضیح چندانی در این باره نمی‌دهد، ولی گاهی اشاره می‌کند که تا چه حد تحت فشار قرار دارد. او یک بار نوشت: «امروز یکی از بدترین روز تاریخی عمر و زندگی من بود». در این باره آنچه که از نوشته‌هایش استنباط می‌شود اینست که هیچگاه رابطه او با زن پدر حسنه نبود و منجر به اضطراب و افسردگی در او می‌شد که جسته گریخته در این باره مطالبی می‌نویسد. در باره عروسی طلعت خواهر نه ساله‌اش با یک مرد ۲۰ ساله خیلی اظهار نارضایتی می‌کند و آن را کار درستی نمی‌داند، با این حال قادر به جلوگیری از آن نیست، اما مخالفت خود را به این صورت بیان می‌کند: «وضعیات داخلی منزل و نظریات مخصوص اشخاص بالاخره [به] وقوع این امر نامناسب اقدام خواهد کرد». او کمی بعد می‌نویسد: «از اوضاع داخلی منزل خیلی رنجیده‌ام... و الان به شمیران می‌روم». او گهگاه از خستگی اعصاب و وضع بد روحی یا کسالت جسمی شکایت دارد و در باره آن اشاره می‌کند که: «حالت روحانی و جسمانی خیلی بد است» که این امر احتمالاً تا حدی به فشار کار بستگی داشت، ولی بی‌شک به وضع زندگی خصوصی او نیز مرتبط بود. شاید به همین سبب بود که سعی داشت، پستی در خارج بیابد، تا از ناراحتی‌هایش فرار یابد. روشن است که او فردی عاطفی و عصبی مزاج بود که از طریق فرار به کوه و دشت، احساسات خود را فرو می‌نشاند و از هر فرصتی چه با دوستان و در پاره‌ای مواقع حتی به تنهایی در اطراف شمیران، لار، دماوند، تجریش، پس قلعه به گردش می‌رفت، تا از فشارهایی که بر او می‌آمد رهایی یابد، عادت‌ی که تا پایان عمر همراهش بود. اوضاع ایران با شروع جنگ جهانی اول بدتر شد. کاظمی از این بابت سخت رنج می‌برد. «حالت تأسف‌آور مملکت برای من حوصله باقی نگذاشت». به مرور که اوضاع کشور وخیم‌تر می‌شد، بدبینی کاظمی و حملاتش به عده‌ای از رجال نیز شدت می‌یافت. بطور کل نظر او نسبت به بسیاری از دولتمردان، وکلای مجلس منفی بود، حتی به عده‌ای از آن‌ها اتهام خیانت می‌زد. با همه عرق‌ملی که داشت، گاه چنان

ناامیدی بر او مستولی می‌گشت که نسبت به هموطنانش نیز بدبین می‌شد. چنانچه پس از انتقاد سخت از کابینه‌ای که سپهسالار در ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ق/ ۱۲۹۵ش تشکیل داد نوشت: «در هر صورت این ملت مستحق یک همچو کابینه [ای] هم می‌باشد».

کاظمی ضمن گزارش زندگیش به تحولات زندگی در ایران نیز اشاراتی دارد که جالب توجه می‌باشد، مثلاً از بازی آکتریس زن در تئاتر که تازگی داشت، یا پرواز آئروپلان در تهران برای اولین بار خبر می‌دهد و گاه مطالبی می‌نویسد که در جای دیگر منعکس نشده است، چنانچه در ذیقعه ۱۳۳۴ق/ ۱۲۹۵ش از کمبود گوشت و نان در تهران اطلاع می‌دهد و می‌نویسد که زن‌ها به بازار ریخته و بازار را بسته و درب عمارت وزارت داخله افتضاحات زیاد کرده بودند که پلیس [آن‌ها را] متفرق کرده بود و عده‌ای را توقیف کرده بود و اضافه می‌کند که: «بعداً معلوم شد که کمیته [ای] به اسم کمیته پطروگرا در این دستور را به زن‌ها داده [است]».

از مطالب بسیار جالب توجه این مجلد مأموریت سیدضیاءالدین، کاظمی و عده‌ای از اعضای دولت به باکو و تفلیس در پایان جنگ بود. این وقتی است که دولت‌های آذربایجان و گرجستان اعلان استقلال کرده بودند، اما بلشویک‌های فاتح در روسیه مدام به این مناطق نزدیک می‌شدند و اطلاعاتی که کاظمی در باره شرایط این نواحی می‌دهد، منحصر به فرد است.

از دیگر نکات جالب توجه خاطرات کاظمی اطلاعاتی است که از زندگانی روزمره می‌دهد، هرچند که زیاد نیست، ولی حاوی نکات و اطلاعات مهمی می‌باشد. مثلاً وزارت خارجه تقریباً هر سال تابستان به شمیران نقل مکان می‌کرد و اعضاء آن نیز سعی می‌کردند، در جوار آن خانه‌ای اجاره کنند، یا حتی در باغی چادر بزنند و پاییز همه به تهران برمی‌گشتند. او در یکی از این سال‌ها می‌نویسد که چهارشنبه ۲۵ (۱۳۳۸ق) اسباب‌ها را باگاری و طبق روانه کرده و خودمان شب پنجشنبه را بدون اسباب و لوازم مانده، اهل منزل صبح پنجشنبه ۲۲، با الاغ به شهر رفته و خودم بعد از رفتن به خانه مرحوم علاءالسلطنه در دزآشوب با اتومبیل برگشتم. او سپس می‌افزاید: «جای شکرش باقی است اسباب‌ها و مسافری هم همه سلامت

رسیده بودند.

کاظمی با پشتکار و استعدادی که داشت به مرور در وزارت خارجه ترقی کرد. او در ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ق/۱۲۹۸ش به عضویت کمیسیون برای مطالبات بانک استقراضی از دولت معین شد. در ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۵ق نشان درجهٔ سیم وزارت خارجه را با فرمان... دریافت کرد. در ۱۳۳۸ق نیز به دریافت نشان درجهٔ دوم خارجه و به معاونت اول کابینه وزارت خارجه نایل آمد.

در آغاز جنگ او به همراه عده‌ای مأمور تهیهٔ کتاب سرحدی شد که پس از چندی آن کتاب را به پایان می‌رساند. وی در این باره نوشت که: «کتاب سرحدی را به نصیرالدوله نشان دادم. فوق‌العاده طرف تمجید شد و از روز یکشنبه هم معین‌الوزاره و رؤسای دیگر [را] دیده و بی‌اندازه تحسین کردند و خیلی چیزها راجع به پاداش دادن به اعضاء آن گفتند که به نظر من حرف صرف، وجود خارجی پیدا خواهد کرد. اما همین قدر خوشحالم که یک همچو خدمت بزرگی از دست من برآمد و اثر خوبی در وزارت امور خارجه از من خواهد ماند». ولی این بار او اشتباه کرد، زیرا چند روز بعد وزیر از کتاب سرحدی راضی بود و به او لقب اعطا کرد. او در این باره می‌نویسد: «مدتی در انتخاب لقب تردید داشتم، لقبی که مناسب باشد و کسی نداشته باشد، خیلی مشکل است پیدا شود. بالاخره به مشورت رؤسای وزارت امور خارجه و اغلب دوستان لقب مهذب‌الدوله انتخاب و فهرست آن هم به امضای وزیر رسید و به توسط معین‌الملک برای صحنهٔ اعلیحضرت فرستاده شد». پست بهتری نیز با سمت معاونت ادارهٔ کابینه به او داده شد که از آن بابت اظهار خرسندی می‌کند. این کتاب بعداً تحت عنوان «کتاب سبز» منتشر گشت.

تقریباً در اواخر جنگ صحبت از دواج کاظمی با دختر عین‌السلطنه مطرح می‌گردد که خود او سر بسته در این باره می‌نویسد: «با حاجی آخوند در باب کار عروسی مفصلاً صحبت کردم، تا چه پیش آید». این مسئله هم موجب گرفتاری و اختلاف خانوادگی شد، هرچند توضیح نمی‌دهد، ولی اشاراتی بدان می‌کند. عقد و عروسی در تاریخ ماه رجب انجام گرفت، او بدون نامیدن اسم همسرش یا جزئیاتی دربارهٔ ایشان و حتی نام پدر زن خود فقط می‌نویسد

که موفق به انجام مقصود شده، ولی در پایان این مجلد کاظمی نام او را زینب خانم عین الملوک نوشته که در ۱۳ محرم ۱۳۱۷/۳/۲ جوزا ۱۲۷۷ش (۲۳ ۱۸۹۹م) متولد شده بود. در ماه ذیقعد ۱۳۳۷ق پسرش عزالدین متولد شد، کاظمی با خونسردی این واقعه را مطرح می‌کند. «در ساعت پنج دقیقه از شب پنجشنبه ۱۷ گذشته مطابق با ۲۲ اسد ۱۲۹۸ش مولود پسری خداوند عطا فرموده [است].»

بعد از تولد پسرش عزالدین، صحبت مأموریت او به قفقاز به ریاست سیدضیاءالدین پیش می‌آید. جدایی از خانواده برای کاظمی بسیار سخت بود، او در این مورد نوشت که در راه گریه می‌کرد و متقلب بود و از رفقا خجالت می‌کشید: «هنوز هم هر وقت فکر آن ساعت را می‌کنم، بدنم می‌لرزد و دلم آتش می‌گیرد.»

کاظمی توضیح زیادی درباره کار هیأت و مذاکرات با دولت آذربایجان-که پس از فروپاشی روسیه اعلان استقلال کرده بود- نمی‌نویسد. بعد از سه ماه بالاخره پروتکلی در باره مسائل پستی، تلگرافی و ترانزیت کالا امضاء می‌کنند و در باره قرارداد گمرکی نیز مذاکرات مفصلی انجام می‌گیرد.

دولت ایران قرارداد را نمی‌پذیرد، بنابراین کاظمی با سیدضیاءالدین و عده‌ای تا رشت می‌روند. سیدضیاءالدین برای ادای توضیحات به تهران می‌رود، ولی کاظمی را همراه نمی‌برد. کاظمی اجازه می‌گیرد که همراه چند نفر به تفلیس برود. او در ابتدا به باطوم می‌رود و آن شهر را با جزئیات توصیف می‌کند، ولی اوضاع رو به وخامت گذارده بود، به همین سبب آن‌ها با مشکلات بسیار در حالی که بین آذربایجان و گرجستان جنگ درگرفته بود، به باکو می‌رسند. در همین هنگام باکو به دست بلشویک‌ها افتاده بود، به همین علت امنیت نداشت. کاظمی و همراهانش با کوشش بسیار اجازه مراجعت به ایران را می‌گیرند، بالاخره در ۲۷ شوال اجازه صادر می‌شود و آنها با عجله خود را به کشتی رسانده و روز بعد در انزلی پیاده می‌شوند. در این هنگام شهر انزلی زیر بمباران بلشویک‌ها قرار داشت و شهر در وضع بسیار اسفناکی بود. کاظمی به رشت رفته، با میرزا کوچک‌خان ملاقات می‌کند و با کمک او راهی تهران می‌گردد. او از این که به ایران بازگشته و خانواده‌اش را سالم می‌یابد،

خدا را شکر می‌کند و مجدداً مشغول به کار می‌شود.

قسمت دوم یادداشت‌های کاظمی ماه به ماه و اغلب روزانه نگاشته شده‌اند و مربوط به وقایع کشور بود. او آن‌چه را که می‌شنید، در روزنامه می‌خواند و یا تجربه کرده بود را مرتباً می‌نگاشت و در باره آن اظهار نظر می‌کرد. وی بعضی اخبار را اراجیفی می‌دانست که انسان از شنیدن آن عاجز می‌ماند.

یکی از مسائلی که همواره مورد توجه‌اش قرار می‌گرفت، انتصابات و مأموریت‌های اشخاص بود. وزرای کابینه‌های مختلف و بحران‌های پی در پی را نیز یادداشت می‌کرد، شرایط کارمندان و وضع کلی آن اداره را نیز اطلاع می‌دهد.

گاه در بارهٔ پیشرفت کار خودش یا همکاران با دوستان از جمله معین‌الوزاره (حسین علا) پسر علاء‌السلطنه مشورت می‌کرد. گاهی اوقات وقایع را با تفصیل شرح می‌دهد، مانند تاجگذاری احمدشاه «گویا هیچ‌کس از اهالی طهران چنین جشن بزرگ و فرح عمومی را به خاطر نداشته و نظیر آن تاکنون در این مملکت دیده نشده است. هرکس هرچیز خوب داشته، به معرض عامه گذاشته، به قدری چراغ در خیابان‌ها روشن شده که معلوم نیست شب است، یا روز است. صدای موزیک و مطرب از هر گوشه بلند است. تقریباً تمام دکان‌ها صدای گرامافون و فنکراف می‌آید. مردم به یکدیگر تبریک می‌گویند». روشن است که او از این جویال لذت می‌برد در ادامه می‌افزاید: «دیگر چه بنویسم یعنی چطور با این صفحات کوچک و خستگی قلم از عهدهٔ نوشتن و شرح و بسط این جشن برآیم». کاظمی در مهمانی رئیس‌الوزراء در سلطنت‌آباد نیز حضور داشت. مهمانی در دو قسمت بود. یکی منحصر به اروپایی‌ها، سفرا و خانم‌های آنها و عده‌ای از وزراء، رجال و صاحب‌منصب‌های ایرانی و اروپایی. یک قسمت هم "سواره" بود، برای اجزای ادارات و بعضی فرنگی‌ها. نظر او در آن باره این چنین بود: «برای من که چنین مجلس و وقاحت زن‌های آنها را ندیده بودم، خیلی تازگی داشت». او در بارهٔ آتش‌سوزی وزارت داخله در ۱۶ شعبان ۱۲۹۲ ق/ ۱۳۳۱ ش با آب و تاب تعریف می‌کند که یک ساعت از شب گذشته عمارت وزارت

داخله آتش گرفت. «سیصد چهارصد نفر ژاندارم از باغ شاه و یوسف آباد به تاخت آمده و آن چه ممکن بود، از سطل و آبپاش و ظرف از دکان ها درآورده، به درشکه ریخته به طرف دربار بردند. با عجله کاغذها و میزها و اسناد و قفسه های وزارت خارجه را وسط حیات بردند و شیروانی وزارت خارجه را از شیروانی وزارت داخله قطع کردند. بعد حریق را خاموش کردند». او سپس می افزاید، چه مقدار خسارت وارد شده بود و این که فکر می کردند که آتش سوزی عمدی بوده و یک نفر را هم توقیف کرده بودند.

چندی بعد از حریق، اداره تشخیص عایدات که در عمارت خورشید بود نوشت که همه اثاثیه، نوشتجات و اسناد سوخت. او خبر می دهد و اضافه می کند: «واضح است قصد عمدی بوده، ولی هیچ معلوم نمی شود، کار چه کسی بوده است».

کاظمی در آغاز جنگ نگران است که با خزانه خالی، کار هر دولتی که برقرار شود، سخت خواهد بود. وی پیش بینی می کرد که اثر جنگ وضع را بدتر خواهد کرد و وقتی قوای عثمانی به سوحداث ایران نزدیک شدند، نگرانیش حدی نداشت.

او با این که شدیداً ضد روس و انگلیس بود، ولی به نظر می رسد که موضع شخصی او در این جنگ، نسبت به سیاست بی طرفی اتخاذ شده دولت متزلزل است. او در اوایل جنگ می نویسد، عده ای فکر می کردند ایران باید با عثمانی علیه روس همراهی کند. این امر نشان می دهد که او چنین عقیده ای را نداشت، اما شکست عثمانی از نظر او شکست تمام اسلام بود. پس از اعلان بی طرفی ایران در ماه ذیحجه، کاظمی نوشت: «حالا که دولت ما تشویش ندارد، اقبالاً به قلم باید کار کند و به دنیا بفهماند که آن چه در قوه داشته، برای حفظ بی طرفی خود به کار برده...». او با همین نظریه به معین الوزاره پیشنهاد می کند که در این موقع هیاتی به طور فوق العاده جلسه تشکیل دهند که به این کارهای جدید برسند. این هیأت تشکیل می شود و همچنین هیأت دیگری برای نوشتن کتاب رسمی دولتی. نتیجه این کار کتاب سبز بود که قبلاً به آن اشاره شد.

به مرور که بی طرفی ایران نقض می شود و جنگ به داخل کشور تسری

می‌یابد، اظهار ناامیدی او نسبت به آینده کشور بیشتر می‌گردد، بنابر این در یادداشت‌هایش می‌نویسد، همه در تردید، حیرت و بلاتکلیفی فرو رفته‌اند. کاظمی مرتباً از تغییر کابینه‌ها و تشت آراء خبر می‌دهد، او درباره جنگ و خرابی و فشاری که بدین ترتیب بر مردم ایالات غرب و جنوب وارد می‌کرد با دلسوزی می‌نویسد. همچنین وی از جنگ روس‌ها و مجاهدین در رباط کریم که منجر به کشته شدن همه آن‌ها شد خبر می‌دهد: «از بس دیشب تا به حال فکر و خیال کرده‌ام، نزدیک است دیوانه شوم. دلم برای واقعه رباط کریم به قدری می‌سوزد که حد ندارد».

او احساس می‌کند که خبری در جریان است، ولی اطلاع درستی ندارد. در آخر ماه ذی‌قعدة نوشت: «چند روز است اوضاع به کلی متقلب شده، نمی‌دانم چه خبر است. سببی می‌افزاید شنیده است که قشون روس به طرف تهران می‌آید، ولی مطمئن نبود. کم‌کم اوضاع روشن‌تر می‌شود، قوای روس به یکنه امام می‌رسد و شایع می‌شود که به کرج خواهند آمد. ششم محرم خبر محرمانه‌ای می‌شنود که اسباب سفر شاه و آماده کرده‌اند [تا] حرکت کند. آمد و شد دائمی وزرا به دربار نیز نشان از دگرگونی اوضاع می‌دهد. او مرتب شایعات دیگری می‌شنود و بسیار واضح است که سخت پریشان می‌گردد. هشتم ماه خبر موثق می‌رسد که قشون روس به کرج رسیده‌اند. «وقتی که من به وزارت خارجه رسیدم، دیدم محشر غریبی است. تمام اجزاء در دفتر ریخته‌اند که کاغذها را جمع کنند». او اضافه می‌کند: «قرار شده بود شاه حرکت کند، ولی او را منصرف کرده بودند». با این حال همه مردم نگران بودند و عده‌ای نیز تهران را ترک کرده بودند. خود او نیز اسباب سفر را آماده می‌کند و با معین‌الوزاره قرار می‌گذارند که در صورت لزوم با هم حرکت کنند. بنا به گفته او تا چند روز بعد اضطراب و وحشت اهالی تهران برطرف نمی‌شد. با گسترش دامنه جنگ در غرب کشور شایعات نیز افزایش می‌یافت. او می‌نویسد، غیر از معدودی از خواص، کسی خبر درستی نداشت که دولت چه تصمیمی خواهد گرفت. وی از بیدادی که به زودی بر ایرانیان وارد می‌آمد، بسیار مأیوس بود. کاظمی در عین حال که از موضع یک ناظر به اوضاع می‌نگرد، ولی از وقایعی که در کشور رخ می‌داد، از تغییرات هیأت

دولت و جریان جنگ سخت بیمناک بود و در این باره جمله‌ای در خاطراتش می‌نویسد که طرز فکر او را بیان می‌کند. «یک مسئله را یقین دارم و آن اینست که دست انتقام خدای قهار زود یا دیر از غاصبین داخلی و ظالمین خارجی، مکافات این ملت سیه‌روزگار را به اشد عذاب خواهد کشید».

هرچه جنگ به پایان خود نزدیک می‌شد، کمبود نان و ارزاق، خطر قحطی و وقوع انواع امراض کلرا، حصه، آنفلوآنزا بیشتر می‌شد. کاظمی در خاطراتش از تلفات مردم می‌نویسد: «گاه فقرای طهران به جای غریبی کشیده، هر روز عده بر عده روز قبل افزوده می‌شود و آنها یا غربا و [یا] فقرایی هستند که از دهات و شهرهای اطراف از فشار گرسنگی به شهر می‌ریزند». بنابه گفته او نان یک من ۸ قران الی یک تومان است، ولی کسی پول ندارد بخرد. تمام ماکولات به همین تناسب گران و نایاب بود و در تهران روزی اقل ۲۰ نفر از گرسنگی می‌میرند. او مدتی بعد نوشت: «با این که روز دوم ثور هوا خیلی سرد و کوه برف آمده است... این دو سه روزه نان در طهران خیلی بدتر شد و دیگر یافت نمی‌شود، عده زیادی از گرسنگی و حصه در روز تلف می‌شوند. نان یک من دوازده سیزده قران و برنج خرواری یکصد قران است. قیمت زالو به سه تومان هم رسیده [است]».

در پایان جنگ کاظمی به همراه هیأتی به ریاست سیدضیاءالدین به باکو می‌رود. او اخبار جنگ ایران را از روزنامه‌ها جمع‌آوری می‌کند و آن را در خاطراتش درج می‌کند، گرچه اخبار زیادی نداشت. او در مراجعت از باکو وضع را بد می‌بیند و می‌نویسد: «دامنه انقلاب همه جا در توسعه بود».

بخش دیگری از خاطرات کاظمی در باره اخبار خارجی است که قبل از جنگ این اخبار چندان زیاد نیست. سوءظن او نسبت به اعمال روس‌ها و انگلیسی‌ها روشن است و به مرور که جنگ به داخل ایران کشیده می‌شود، نسبت به آلمان‌ها و اهداف آن‌ها نیز بدبین می‌شود. به نظر می‌رسد که او نسبت به وقایع جاری ایران با حساسیت گزارش می‌نویسد، اما نسبت به وقایع جنگ اروپا خونسرد است و آن را با بی‌طرفی گزارش می‌کند. «باید تماشا کرد که چه می‌شود و خداوند چه مقدر کرده است». در ضمن جمله جالب توجه‌ای دارد که نشان می‌دهد، تا چه حد از سیاست بین‌الملل شناخت

داشت. «قرن‌ها بود که دنیا انتظار یک چنین تصادم بزرگ و جنگ [را داشت] و ایتالیا و دول کوچک اروپا شاید آسیا و آمریکا داخل این جنگ دنیا خراب‌کن تمدن سوز خواهند شد». او سپس می‌افزاید: «[در] این میانه اگر دولت ایران بتواند و بخواهد، ممکن است استفاده‌های خوب [از آن] بکند، اما من که هیچ تصور نمی‌کنم».

اخبار عموماً درست به او نمی‌رسید و همیشه وی از وقایع جنگ خبر نداشت. رویت‌گاه چیزی منتشر نمی‌کرد و یا دیر خبر می‌داد. او یک بار در این باره می‌نویسد: «همین بی‌خبری دلیل است که باید خبرهای زیادی بر ضد متفقین باشد».

در واقع سانسور جلوی پخش اخبار موثق را می‌گرفت. تبلیغات طرفین نیز اخبار را مغشوش می‌کرد. او در آغاز جنگ خبر داد که آلمانی‌ها یک دستگاه تلگراف بی‌سیم در اصفهان دایر کرده، اخبار را در ایران منتشر می‌کنند. سفارت‌ها نیز ابلاغیه‌های بی‌درپی در روزنامه‌ها درج می‌کردند.

کاظمی غالباً اخبار جنگ را مختصر می‌نوشت: «فوق‌العاده منتشر بود راجع به سقوط ورشو و برلین و تمام لهستان، ولی صدق و کذب آن معلوم نیست». چند روز بعد او می‌افزاید: «مسئله تصرف ورشو از منابع مختلفه، حتی به توسط رویت‌ر تأیید شده است. یا در خارجه وقایع مهمه ذیل در این هفته رخ داده است. اطریشی‌ها در فرنت ایتالیا فتح خوبی کرده‌اند. آلمان‌ها در دونسیک و ریگا پیشرفت عمده [ای] کرده‌اند».

او در باره این وقایع پیش‌بینی‌هایی هم می‌کرد. «از اخبار خارجه معاهده بلغار راحت و احتمال کلی می‌رود که بلغارستان داخل جنگ بشود. از نظر او حمایت بلغارستان از متحدین و اضمحلال صربستان اثرات مستقیم به سیاست شرق و بخصوص ایران خواهد داشت. احتمالاً به همین دلیل نیز در گزارش وقایع جنگ بیشترین توجه او به اروپای شرقی معطوف است. البته به نبردهای بین‌النهرین بین عثمانی و انگلستان نیز توجه داشت.

او در باره نبرد وردن و جنگ‌های تحت‌البحری آلمان نیز به اختصار گزارش می‌دهد. نظر او در باره عاقبت جنگ این است که تا وقتی که انگلیس‌ها به سیادت بحری خود اعتراف و روس‌ها به عده قشون خود

می‌نازند، آلمان‌ها دست‌بردار نیستند. ولی پیش‌بینی‌های کاظمی همیشه درست بنظر نمی‌رسد. چنانچه پیشنهاد صلح آلمان را در ربیع‌الاول ۱۳۳۵ ق یکی از مهمترین وقایع دنیا می‌داند و تصور می‌کند که بین دولت مؤتلفه تخم نفاق خواهد انداخت و پیشرفت‌های بزرگی نصیب دول متحده مرکزی خواهد شد. مستر ویلسن رئیس جمهور آمریکا نیز پیشنهاد صلح را مناسب می‌داند، ولی هیچ یک از این پیشنهادات به جایی نمی‌رسد. عملیات تحت‌البحری آلمان شدت می‌یابد و موجب غرق شدن کشتی‌های آمریکایی و قطع رابطه با آلمان می‌شود. کاظمی هرچند اولتیماتوم آمریکا به آلمان را یکی از وقایع بسیار مهم تلقی می‌کند که هم اهمیت اخلاقی داشت و هم تعجب‌آور بود، ولی پیش‌بینی وی در این باره که تغییر بزرگی در اوضاع جنگ نخواهد داشت، درست نبود.

او کم‌کم اخبار اغتشاشات روسیه و تغییرات سریع کابینه‌های آن کشور را اطلاع می‌دهد و تأثیر آن را بر ایران چنین توضیح می‌دهد: «به قسمی این خبر در شهر تولید حرارت و انقلاب و حیات کود که حد ندارد». او پیش‌بینی انقلاب بزرگی در روسیه را می‌کند و آن را به نفع ایران تلقی می‌کند.

به مرور که روسیه دچار هرج و مرج می‌شود، قشون روس در ایران دست به غارت و تعدی می‌زند که کاظمی را سخت بریشان می‌کند. «خدایا مردم ایران از دست [این] قشون لجام‌گسیخته به کی پناه ببرند و چه کنند». در ماه جمادی‌الاولی ۱۳۳۶ ق قشون روس کم‌کم ایران را ترک می‌کنند، او در این باره می‌نویسد، هرکجا که روس‌ها تخلیه کنند، انگلیسی‌ها جای آنها را می‌گیرند. ضمناً از ادامه جنگ در قفقاز می‌نویسد.

با نزدیک شدن پایان جنگ، اخبار خارجی که کاظمی می‌نوشت بیشتر شد، ولی پایان جنگ را با خونسردی تلقی می‌کند. «بانک شاهنشاهی و ادارت دیگر فرنگی چراغان کرده، بیرق‌های همه مؤتلفین را برافراشته بودند». بعد از جنگ کاظمی به گزارش جریان کنفرانس صلح پاریس می‌پردازد و نکاتی در این باره می‌نویسد که در جایی مطرح نشده است، از جمله این که وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء میل داشت به کنفرانس برود، ولی به جای او مشاور الممالک را تعیین می‌کند. او درباره کنفرانس ورسای و تحمیل

شرایط صلح به آلمان‌ها به هیچ وجه خوشبین نیست. «ابتدا در فکر صلح پایدار و ثابتی که کراراً اظهار داشتند و دنیا را بدان نوید می‌دادند و یگانه طریق تسویه معضلات دنیا همان بود نیفتاده، بر ملتی مانند آلمان چیزهایی اجباراً تحمیل کردند که پست‌ترین ملل آن را تحمل خواهند نمود». او می‌افزاید: «بنابر این جای تعجب نیست، اگر بگوییم که وضعیات فعلی دنیا آتیه خطرناک مدهشی را نشان داده و عملیات متفقین در انعقاد اجرای عهدنامه صلح زمینه یک جنگ عمومی دیگر (متن‌ها به شکل جدید را) تهیه و تدارک می‌بیند».

در این مقدمه کوتاه سعی بر این بود که باقر کاظمی را معرفی کنیم و برای شناخت بهتر ایشان نکاتی از خاطرات وی را به طور نمونه نقل کردیم. این خاطرات مملو از اطلاعات بسیار ارزنده از تاریخ معاصر ایران است که به قلم شخصی که در بطل وقایع بود و نقش مؤثری در بسیاری از جریانات سیاسی گذشته ایفا کرده است می‌باشد و منبع پرباری برای پژوهشگران به جای گذاشته است.

لازم به ذکر است که فصل‌بندی خاطرات بر مبنای تقسیمات یادداشت‌های اصلی می‌باشد.

انتشار این خاطرات مدیون زحمات و علاقه جناب آقای دکتر داوود کاظمی برادر ایشان می‌باشد. آقای دکتر کاظمی با دلسوزی و پشتکار بسیار مجلدات این خاطرات را جمع‌آوری کردند و آن را در اختیار نشر تاریخ ایران قرار دادند تا منتشر گردد، تا به سهولت در دسترس علاقمندان قرار گیرد. نشر تاریخ ایران از اعتماد و حسن نیت آقای دکتر داوود کاظمی بسیار سپاسگزار است. همچنین از همکاری آقای سعید روحی که در استنساخ این مجلد زحمات بسیاری متحمل شده‌اند سپاسگزاری می‌گردد.

منصوره اتحادیه (نظام مافی)